

روزگار سخت

سیدحمیدرضا قادری

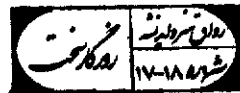
روزگار بدی شده است، برادر!

به یقین، تاکنون بارها مخاطب جمله‌ای این چنین قرار گرفته‌اید یا خواهید گرفت؛ جمله‌ای که نشان می‌دهد گوینده از سختی روزگار، رنجور است و سر درد دل دارد؛ گرچه گفتن جمله آن چنان مهم نیست، وقتی گویندگان جمله زیاد شده‌اند و وقتی دیگر همگان با هر بهانه‌ای، از روزگار می‌نالند.

آرامش روانی و شادابی روح، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان در جهان معاصر است. مصرف روزافزون داروهای مخدر و آرامش‌بخش، افزایش علاقه مردم به مکاتب و فرقه‌هایی که وعده آرامش به پیروان خود می‌دهند، پیدایش یا گسترش ورزش‌هایی چون یوگا - اگر بتوان آن را ورزش خواند - افزایش نشریات و مجلاتی که هدف و حرف مشترک آنها آموزش راه‌های رسیدن به آرامش و موفقیت است، ساخت موسیقی‌های آرامش‌بخش و... همگی نشان می‌دهند که این دغدغه گریبان انسان امروزی را گرفته است.

اینکه چرا بشر در پی این همه پیشرفت و این همه تعلق به منطق و دانش، به چنین مرحله‌ای رسیده که برای به دست آوردن حق طبیعی و ابتدایی خویش - آرامش - دست به دامن چنین ترفندهایی شده است، نیازمند مطالعه و بحثی مبسوط و علمی است. می‌توان ساعت‌ها درباره علل و عوامل پیدایش چنین مشکلی بحث کرد. همچنین می‌توان صحت و کارایی روش‌های رسیدن به آرامش را به آزمون خرد نهاد؛ ولی هر دلیلی مطرح باشد، مهم این است که بشر از چیزی رنج می‌برد و آن کاهش آرامش در زندگی و افزایش اضطراب است.

اگر اضطراب را یک معلول به شمار آوریم، می‌توان برای آن، علل بسیاری برشمرد. شاید یکی از مهم‌ترین مصایب انسان معاصر در زمینه اضطراب‌های هولناکی که به آن مبتلا گردیده است، تردید و



شک باشد؛ تردیدهایی که بخشی از آن، ناشی از ذات پرسشگر اوست؛ ولی نباید از یاد برد که بر اساس قانونی نانوشته، میزان پرسشگری ابنای بشر یا یکدیگر متفاوت است. قرار نیست همگان فیلسوف باشند. پس هیچ‌گاه انتظار نداریم تمامی انسان‌ها در ذهن خویش، درگیر پرسش‌هایی شوند که ذهن یک اندیشمند یا فیلسوف درگیر آنهاست. در حقیقت، جهان ما، به گونه‌ای هوشمندانه - که شاید بتوان آن را با معیارهای عقلانی و آزمون‌های تجربی اثبات کرد - برخی از مردم را نسبت به بسیاری از پدیده‌ها و مسائل هستی، در غفلت نگاه داشته است؛ غفلتی پسندیده و نیکو! تنها گروه اندکی هستند که درباره هستی، به چون و چرا می‌پردازند و از قضا، دنیا بر مدار یافته‌های این انسان‌های پرسشگر می‌چرخد. این قانون نانوشته که بشر را به دسته بزرگی از عوام و دسته کوچکی از خواص تقسیم می‌کند، از آن سنت‌های مکتوم الهی است که در میان ما، جاری است تا بشر در ناخودآگاهی و غفلتی مطلوب زندگی کند. خداوند در قرآن، در پاسخ به پرسش‌های پیامبر، می‌گوید: به ایشان - به کسانی که از پیامبر، درباره حقیقت روح می‌پرسیدند - بگو: روح مسئله‌ای است نزد خداوند. در جایی دیگر نیز خداوند انسان را از اندیشیدن بیش از اندازه درباره ذات خود نهی می‌کند. این نشانگر آن است که این سنت دارای ریشه‌ای اعتقادی و دیرپاست؛ زیرا انسان برای تمیّد و لذت بردن از نعمات الهی، آفریده شده است و هر گاه میزان پرسشگری او بیش از آن گردد که باید بشود، بشر از جاده تعادل خارج می‌گردد و در تحیر، تردید و بی‌ثباتی خواهد افتاد!

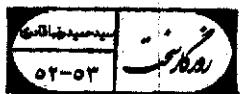
یکی دیگر از دلایل شک و تردید انسان امروزی، در وسوسه‌ها و تشکیک‌هایی است که اندیشمندان مادی و خردمدار در وجود انسان‌ها ایجاد می‌کنند. اینان برای اینکه آدمیان بر پایه خرد زیست کنند و هر چه می‌بینند یا می‌شنوند را بیش از پیش، به خرد عرضه کنند و تمیّد و پذیرش بی‌چون و چرا را از زندگی خویش حذف کنند، آنان را مدام، در مقام داوری درباره مسائل اطراف قرار می‌دهند و همین، ثبات روحی را از ایشان می‌گیرد؛ زیرا مسائل بسیاری با سنگ محک خرد، قابل داوری نیست؛ مسائلی چون روح، معجزه، خداوند، بهشت، دوزخ، عصمت، مرگ و... .

انسان عقلانی شده - یا بهتر است بگوییم انسان علم‌زده یا عقل‌زده - نه می‌تواند این مسائل را درک کند و نه می‌تواند بی‌توجه به تاثیر و تاثرات آنها، یک‌سره بر ایشان، خط بطلان بکشد. از این روی، تحیر وی افزون می‌گردد.

ریشه دیگر شک و تردیدها را باید در زندگی مدرن بشر جست؛ آن‌گاه که در قبال عرضه تکنولوژی و رفاه به بشر، بخشی از آسودگی خاطر او گرفته می‌شود. عرضه آخرین اخبار سراسر جهان به بشر، او را در معرض آگاهی‌هایی قرار می‌دهد که برای وی مسئولیت‌آفرین است. پیامد این مسئولیت‌آفرینی ایجاد دغدغه و اضطراب است. هر چه رسانه‌ها - به مثابه یکی از مهم‌ترین پایه‌های این آگاهی‌بخشی کاذب - تقویت شوند و هر چه دنیا به لحاظ خبری و مسافتی، کوچک‌تر گردد، این تردیدها و اضطراب‌ها شدیدتر می‌شوند.

صرف نظر از همه ریشه‌ها و علل این اضطراب‌ها، نظر نگارنده در این مجال، به علتی است که

۱. یکی از مشکلات انسان آخرالزمانی، همین تردیدها و شک‌هاست که وی در تشخیص راه فرست و غلط بینا می‌کند. آن‌چنان راه بر او گم می‌گردد که بنا بر روایات، انسان در دوره آخرالزمان، گاه در صبح، مسلمان است، ظهر کافر، غروب مسلمان و شب هنگام کافر. شاید یکی از بركات ظهور منجی را بتوان همین از میان رفتن تردیدها دانست؛ زیرا ذات او حقیقت است و با نظر به فعل و قول او - که بی‌نیاز از برهان و اجتهاد است - راه بر انسان مشخص می‌گردد و دیگر بشر اسیر تحیر نمی‌شود. به نظر می‌رسد این مهم‌ترین ثمره ظهور منجی آخرالزمان است.



می‌تواند در دراز مدت، زندگی ما را نیز درنوردد و آن فروریختن اسطوره‌ها و الگوهای زندگی انسان است. بسیار دیده‌ایم که به مدد رسانه‌ها، افرادی در قالب الگوها و مرجع‌های توده‌ها معرفی می‌شوند؛ مانند فوتبالیستی که به تیم کشور دشمن گل می‌زند یا ورزشکاری که یک‌تنه، غرور ملی را با بالا بردن وزنهای سنگین، احیا می‌کند یا مجری برنامه‌ای که با ظاهری اسلامی، در برابر دوربین گریه می‌کند یا بازیگرانی که سال‌ها، نقش زنان و مردان مذهبی را بازی می‌کنند یا...؛ ولی پس از مدتی، اخباری ناگوار از رفتارهای ضداجتماعی و خلاف هنجارهای مرسوم جامعه آنان، دهان به دهان می‌چرخد و به گوش می‌رسد و همه آنچه از ایشان در ذهن خود ساخته بودیم، به ناگهان فرو می‌ریزد. این فرو ریختن به گزیندن انگشت، دل‌تنگی و احساس تنهایی غریبی می‌انجامد. به راستی، چرا این گونه می‌شویم؟ اگر ایشان - به ادعای ما - تنها مشت‌بازیگر یا ورزشکارند یا در مجموع، انسان‌هایی عادی و جایزالتخطا هستند، چرا از دیدن یا شنیدن فرو ریختن سیمای نمادینشان، می‌هراسیم و این‌گونه به خود می‌پیچیم؟

پاسخ را باید در ماهیت رفتاری و کاربردی این نمادها در میان جمع جست. این گروه‌ها حاملان نمادهایی هستند که برای مردم زمانه، ارزشمند است و ایشان بر اساس عقل‌ظاهربین خویش، به قضاوت درباره این افراد می‌پردازند.

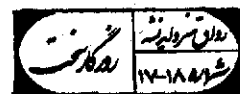
انسان، از آنجا که در برابر خواسته‌های درونی خود - که نتیجه نزاع تمام‌نشده شهوت و وجدان اوست - کمتر یارای ایستادگی دارد و همیشه امیر خسران و توبه از گناهان است، با دیدن یا خواندن شرح حال آنان که از خصایل والای اخلاقی برخوردارند، احساس آرامش می‌کند؛ چرا که درمی‌یابد می‌توان انسان بود و در برابر خواسته‌های نامشروع خویش، مقاومت کرد. بخشی از لذتی که ما از خواندن اوصاف اساطیر می‌بریم یا بخشی از لذتی که با دیدن جوایز مردمی‌های ورزشکاران بر تشک می‌آرزیم، در وجود ما جاری می‌شود، از همین موضوع نشأت می‌گیرد. گویی آنان نمادهایی از آدمیت ما هستند که دوست داریم در برابر خواسته‌های نامشروع دنیوی مقاومت کنند. حال، هر چه شمار این افراد در جامعه‌ای بیشتر باشد، آن اجتماع انسانی از آرامش بیشتری بهره‌مند خواهد بود و در نتیجه، دیرتر دچار اضطراب‌های دنیوی خواهد شد؛ زیرا اخلاقیات در نهان جامعه جریان دارد و یکی از مهم‌ترین کاربردها و آثار اخلاق، اعطای آرامش به انسان است.^۲

زندگی امروز طوفانی وحشتناک از غرایز است. افزایش امکانات سرگرم‌کننده بشر، مانند ماهواره، DVD، سینماهای خانگی، تلویزیون‌های کابلی و... در کنار فرو ریختن تدریجی و بی‌صدای بنیان‌های اخلاقی جامعه، در پی اقداماتی چون آزادی هم‌جنس‌بازی، سقط جنین، رواج فرزندان بی‌پدر و مادران بی‌شوهر، کار را به جایی رسانیده که می‌توان به صراحت مدعی شد که با اخلاقی بودن و پاک زیستن در دنیای کنونی، سخت‌تر از گذشته است. پس بیراه نخواهد بود، اگر ادعا کنیم که گذشتگان ما هیچ کار بزرگی نکرده‌اند، اگر پاک زیسته‌اند! چرا که پاک زیستن در شرایط گل‌خانه‌ای، هنر نیست.

۲. کارکرد کل‌رئای دینگو مارادونا به تیم فوتبال انگلیس، در جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیک، آن هم مدتی پس از جنگ آرژانتین و لتکلیستان بر سر جزایر فالکلند، نمونه‌ای از این کاربرد است که مارادونا را تا سرحد یک نجیب یا اسطوره در میان مردم زخم‌خورده آرژانتین بالا برد.

۳. حتی اگر آن افراد بتوانند در برابر خواسته مشروع و حق مسلم خویش، مقاومت کنند و فداکارانه، از حق خود به سود یک نیازمند صرف نظر کنند، ارزش بیشتری می‌یابند؛ مانند داستان *پوریای ولی* و...

۴. اینکه شمار این نمادها، سمبل‌ها و اسطوره‌ها در یک جامعه چه اندازه می‌تواند باشد ارتباطی مستقیم با نوع اعتقادات و غنای تاریخی و فرهنگی آن ملت دارد. هرچه آن مردم از تمدن، فرهنگ و اعتقادات محکم‌تر و غنی‌تری برخوردار باشند شمار این نمادها بیشتر خواهد بود. کافی است مقایسه‌ای میان تمدن‌های یونان باستان، روم و ایران کنیم تا صحت این مدعا بر ما عیان شود.



البته در یک بازی خنده‌دار و تلخ، کارخانه‌های تولید سرگرمی - همان‌ها که بخشی از تولیداتشان، به زایش شک و تردید و در نهایت، اضطراب در بشر می‌انجامد - دست به تولید مخدرهایی می‌زنند که بشر را اندکی آرام می‌کند تا پذیرای دیگر محصولات ایشان باشد.

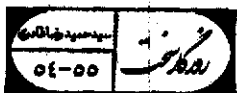
بشر در چنین غوغایی از شهوت و غرایز و با توجه به دیگر علی که می‌توانند به تولید شک و تردید در وجود او متجر شوند، به غرق می‌ماند که به هر چیزی که بتواند در غرق شدنش تأخیر بیندازد، دست می‌اندازد.^۵ از این رو، بشر به محض رؤیت افرادی که توانسته‌اند در این بحیوحه و کاپزار دشوار، خود را حفظ کنند و خصایل اخلاقی و انسانی خویش را تازه نگاه دارند، با علاقه‌ای وافر به تماشای ایشان می‌نشینند و در باطن، دوست دارد که خود یا فرزندانش شباهتی تام و تمام به آن افراد پیدا کنند.

الگوها، اسطوره‌ها و نمادها فراتر از نقش فرهنگ‌سازی‌شان، موجب می‌شوند بشر به آرامش دست یابد و برای مقابله با خواسته‌های درونی خویش، به انگیزه، الگو و پرچمی دست یابد. اینها همان گنجینه‌های پنهانی هستند که در میان یک جامعه، دارای ارزش بوده و مردم با پذیرفتن حاملان آن نمادها در میان خویش، از آنها الگو برمی‌دارند.

حال شمار فروپاشی‌ها این گنجینه‌های ملی، با آرامش روانی جامعه، ارتباطی معکوس و معنادار دارد. به بیان دیگر، هر چه این نمادها بیشتر دچار فروپاشی اخلاقی شوند - یا به این دلیل که فاقد ویژگی‌های نمادین بوده‌اند و تنها به مدد رسانه‌ها، در مقام الگو نشستند یا واقعاً دچار یکی از آن خطاهای بشری شده‌اند که هر یک از ما ممکن است دچار آن شویم - بخشی از آرامش روانی جامعه کاسته می‌شود. شاید در نخستین برخوردها، این فروپاشی‌ها برای مردم عادی، برخوردارنده، دارای تازگی، شوک‌آور و دشوار باشد؛ ولی هنگامی که به تدریج، بر شمار آنها افزوده شد، یا از ارزش بودن آن نمادها کاسته می‌شود یا از اطمینان جمعی مردم کاسته خواهد شد. به بیان دیگر، با از هم پاشیدن سیمای مطلوب یک نماد، جامعه آرام آرام، اطمینان خود را به حاملان آینده آن نمادها از دست خواهد داد.

از یاد نبریم که ظاهرینی، عقلانی‌ترین و انسانی‌ترین راه داوری بشر است. این چشم‌داشت که انسان‌ها نباید بر اساس ظواهر قضاوت کنند یا ظاهر هیچ ارزشی ندارد و... امری بیهوده و بی‌پایه است و روش و منش دیرینه بشر خلاف آن را تأیید می‌کند. با از دست رفتن اطمینان به ظواهر، شک و تردید جایگزین آن خواهد شد و آدمی با دیدن افرادی که در ظاهر یا رفتار، شباهتی به الگوهای پیشین فروپاشیده دارند، کمتر جذب آنها خواهد شد و در احتیاط بیشتری به سر خواهد برد. البته پدید آمدن این احتیاط را می‌توان به نوعی مطلوب دانست؛ ولی از یاد نبریم که سرنوشت و نوع زیست بشر نشانگر آن است که در آینده، فروپاشی‌های بیشتری انتظار ما را می‌کشند و این بدین معناست که با افزایش ریزش‌ها، شک و تردیدها قوی‌تر خواهند شد و کار به جایی می‌رسد که دیگر نباید از مرسوم شدن جملاتی چون: همه تشون مثل همنده... این‌ها همه ظاهرسازیه... همه ریاکارند و... دلخور گردید.

ه البته آدمهایی که با تبه قوی اعتقادی، در بنام آرامش الهی برخاسته از اعتقاداتشان، آرمیده‌اند این گونه نیستند. چنین انسان‌های خاص و خالصی همواره بوده‌اند و خواهند بود و جهان بر مدار و برکت حضور ایشان استوار است. البته وجود این انسان‌ها اختصاصی به مسلمانان ندارد و می‌توان نمونه‌های آن را در میان مسیحیان، یهودیان و... نیز سراغ کرد.



کافی است شرایط سخت زندگی اقتصادی، سیاسی و اعتقادی در جهان کنونی را نیز به این شک و تردیدها ضمیمه کنیم تا دریابیم فروپاشی هر الگو و نمادی چه تأثیرات مخربی بر روح و روان جامعه خواهد گذاشت.

در میان ما ایرانیان، نمادهایی وجود دارند که حضور آنها در ظاهر و رفتار هر شخصی، می‌تواند او را به یکی از همان الگوهای بدل سازد که ما را به تحسین و یا می‌دارند؛ نمادهایی که از پی سال‌ها گذر از تاریخ و فرهنگ ملت ما، رنگ و لعاب ارزشی یافته‌اند و نمی‌توان از آنها سلب احترام کرد. مردم در مواجهه با دارندگان این نمادها، سرشار از احترام و انتظاراتی می‌شوند که هرگاه رفتار فرد را برخلاف آن نمادها بیابند، سرخورده و مأیوس می‌گردند. کارکرد این نمادها، افزون بر افتراق نیکان و بدان از یکدیگر، در هویت‌بخشی به جامعه نیز موثر است؛ نمادهایی چون حجاب چادر در زن، سیمای مذهبی در مرد - همان ریش یا لباس‌های روشن و آراسته با ادبیات گفتاری متفاوت - پیران معتمد شهر یا محل، دستگیری از نیازمندان و گره‌گشایی از مشکلات مردم، سیمای روحانیت و...

مردم برای دارندگان این نمادها، احترام و جایگاهی قائل هستند که - صرف‌نظر از افراط و تفریط‌های موجود در نگاه‌های عوامانه - به نوعی خاطره یا اطمینان جمعی را تشکیل می‌دهد که اگر دارند آن نماد روزی با توجیه یا بدون توجیه، عملی خلاف اصول آن نمادها را انجام دهد، نه تنها از سوی جامعه طرد می‌شود، که در صورت افزایش تعداد مطرودان، جامعه به تدریج، دچار نوعی دگردیسی یا ریزش اعتقادی خواهد بود. دست‌کم مردم در برابر نمادهایی که می‌توانند به ایشان اطمینان، آرامش و هویت ببخشند، خنثی عمل می‌کنند و آن نمادها از کارکردهای مطلوب خود قاصله می‌گیرند.

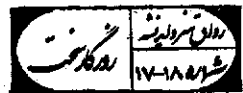
ماه مبارک رمضان امسال، سریالی با نام میوه ممنوعه، از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد که در مضمون، تکرار همان حکایت همیشگی فریب خوردن انسان متعبد با وسوسه‌های شیطنی و ریخته شدن آبروی زاهد بود؛ البته با این برجسب که سریال اقتباسی است آزاد از حکایت شیخ صنعان و دختر ترسا.

مقصود از درآمد مفصل بالا، پرداختن به زوایای فنی و هنری سریال نیست. آنچه در این سریال، جالب توجه بود، رخنه کردن گرایشی جدید به برنامه‌سازی رسانه است که پیش از این، در سینمای کشور حضور داشته است و آن تصویر کردن انحراف انسان‌هایی است که نمادهای شریف جامعه به شمار می‌آیند؛ همان نمادهایی که اگر فردی از افراد جامعه از آنها برخوردار باشد، در مقام یک الگو قرار خواهد گرفت؛ مانند خیز بودن، پیر و بزرگ خانواده بودن، مذهبی بودن، برخورداری از سیمای مذهبی، دارا بودن همسر و دخترانی محجبه، به دست گرفتن تسبیح و استفاده از تکیه کلام‌های مقدس.

چه بخواهیم و چه نخواهیم، جامعه از چنین آدم‌هایی انتظار دارد که هیچ‌گاه خطا نکنند یا اگر هم

عالمیته مردم در کنار فرو ریختن این نمادها، می‌آموزند که انسان محل خطاست و باید حق بروز خطا را در صاحبان این خصایل، به رسمیت شناخت؛ ولی میزان پذیرش این حقیقت در میان مردم، بستگی زیادی به فرهنگ حاکم بر هر کشور دارد و در کشوری چون ایران، پذیرش این مسئله بسیار دشوار و گاه، ناشدن است.

۷. از یاد نسیم که عمل حاج یونس فتوحی در ابراز علاقه به دخترکی جوان، نه عملی غیرشرعی است و نه غیرانسانی، بلکه رفتاری فراتر از خطا قرمزهای جامعه و خلاف انتظار مردم از کسانی چون حاج یونس بود که باید - با توجه به پیره بردن از آن نمادهای افتنا - افرادی خوشن‌دل و اهل روح و پرهیز باشند.



خطا کردند، خطایشان در خفا رخ دهد رسانه‌های شدن خطاهای دراماتیک این انسان‌ها در کنار پرداختن پر تب و تاب سینما به این گرایش، به همراه وضعیت ملت‌پسند اجتماعی و سیاسی دوران نوین جامعه ایرانی که جا به جا، از ظاهرسازی‌ها و ریاکاری‌ها رنج می‌برد و دشواری معیشت مردم موجب می‌شود دل‌های مردمان، با وجود تعلق خاطر به صاحبان این نمادها، مزرعه‌های بارور برای رویش تخم تردید و بی‌اعتمادی گردد. رسانه‌های چون تلویزیون، به دلیل گستره فراگیر مخاطبان خویش، با افرادی روبه‌روست که بدون اختیار، رسانه را برگزیده‌اند. اکنون تلویزیون به عضوی ثابت از اعضای خانواده بدل گشته است و حضوری ناملموس، ولی تأثیرگذار دارد؛ درست بر خلاف کسانی که برای دین فیلم، به سینما می‌روند و با اختیار خویش، نوع فیلم و سینما را برمی‌گزینند با در نظر گرفتن این دو مسئله، یعنی:

۱. حضور ناخودآگاه، ولی مؤثر تلویزیون در خانواده‌ها؛

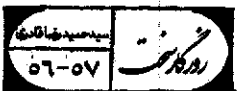
۲. تأثیرپذیری و تحریک‌پذیری بالای توده‌ها در عصر کنونی،

می‌توان به اهمیت نمایش سریال‌هایی پی برد که شخصیت محوری آنها، افرادی با ویژگی‌های حاج یونس فتوحی هستند. این افراد با توجه به مختصات که سریال میوه ممنوعه برای ایشان ترسیم کرده، دقیقاً دارای نمادهایی هستند که برای مردم ارزشمند است و اگر دچار مشکلاتی از جنس مشکلات حاج یونس گردند - همان عشق پیرانه‌سری - وجاهت ایشان نزد مردم، فرو خواهد ریخت.^۸ پس سریال‌هایی این چنین، گرچه در نهایت، به ترسیم بازگشت ایشان از مسیر انحراف بپردازند؛ ولی در عمل، با تیشه، به ریشه‌الگوهای پذیرفته شده ملی می‌زنند.

برای نمونه با توجه به ویژگی‌هایی که سریال برای حاج یونس فتوحی به عنوان بزرگ خانواده ترسیم نمود، بیننده با خانواده‌ای مذهبی رو به رو بود و انتظار داشت نداشت‌های خود را در سیمای این خانواده مذهبی بیابد ولی دقیقاً سریال به ترسیم روابط بین فردی‌ای مشغول بود که می‌توان آن نوع روابط را در بین خانواده‌هایی جست که یا از نعمت اعتقادات مذهبی بی بهره هستند یا کم بهره؛ اختلاف شدید بین جلال فتوحی و همسر خارج نشینش، اختلاف بین حاج یونس و قلمسی همسرش بر سر اشتغال شدید قدسی در بیرون از منزل، اختلاف حاج یونس و دخترش غزاله بر سر مصطفی داماد تازه وارد، اختلاف بین حاج یونس و فرزند کوچکترش که با کوچکترین بهانه‌ای به درگیری می‌انجامید، کتک کاری‌های متناوب دختر بزرگ تر حاج یونس با دامادی که به اموال پدرزنش چشم طمع داشت و در نهایت شاهکار حاج یونس فتوحی در عشق بازی پیرانه سری؛

البته نمی‌توان منکر حضور این نوع افراد در سطح جامعه شد؛ ولی حتی با پذیرش اصل وجود چنین انسان‌هایی در جامعه - بگذریم از این که چطور می‌توان مذهبی، مردم‌دار و مسجیدی بود و این همه ایراد در درون خانواده داشت - جای طرح این پرسش و یافتن پاسخ آن در برنامه‌ریزی‌های کلان رسانه، خالی است که در پرداختن به این سوزها، با توجه به اهمیت و ارزش نمادها، سیما چگونه باید عمل کند؟

۸. این را بکلرید در کنار ترسیم شخصیت جلال فتوحی که از ظاهر مذهبی خویش برای پول‌شویی و قاچاق بهره می‌برد



سه پاسخ قابل فرض است:

۱. عدم پرداختن به چنین ناهنجاری‌هایی؛

۲. پرداخت دست و دل‌بازانه به این سوژه‌ها، آن گونه که از دهه هفتاد در سینما رایج شده است؛

۳. پرداخت کهنشانی به این سوژه‌ها.

بی‌تردید، اگر راه نخست را پی بگیریم، با رسانه‌ای خنثی و به دور از واقعیات جامعه روبه‌رو خواهیم شد که برای مخاطبان خاص، جذابیتی ندارد و برای عوام نیز وجهه تحذیری و هشدارگرانه‌اش را از دست خواهد داد؛ ولی نمی‌توان یک‌سره به دام سودای دوم افتاد؛ زیرا در نهایت، به همان فروپاشی اطمینان جمعی و تخریب وجهه ارزشی این نمادها دست خواهیم یافت. به بیان دیگر، کاری که با گذشت روزگار و به تدریج، در حال انجام است، با شتابی رسانه‌ای روبه‌رو خواهد گردید. به ویژه در جامعه‌ای چون جامعه ما، با خرده‌فرهنگ‌های شهری گونه‌گون، سیما می‌تواند با اعمال ناشیانه یا شتابزده، آسیب‌های کلان‌شهرها را به میان مردم شهرهای خرد ببرد و به چاب‌جایی فرهنگی نارسایی دست بزند.

اکنون، راه درمان چیست؟

البته نمی‌توان و نباید انتظار داشت که از این پس، با یک آیین‌نامه‌ی دستوری، اصحاب رسانه را وادار کنیم تا از پذیرش متن‌هایی چون میوه ممنوعه و ساخت آنها خودداری کنند؛ زیرا ساخت آثاری که بویی از هنر برده‌اند و زاینده خلاقیت و ذوق بشر هستند، با دستور و آیین‌نامه سازگار نیست و نباید از نقش اصلاح‌گرانه این نوع آثار چشم پوشید؛ ولی ترس از همه‌گیر شدن این گونه پرداخت‌های نمایشی در رسانه ملی، مانع آن می‌شود که نمایش سریالی چون میوه ممنوعه، بدون نقد رها شود.

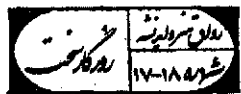
به هر روی، به نظر می‌رسد تنها یک راه پیش روی ماست و آن پرداختن به معضلات اجتماعی در قالبی است که می‌توان آن را پرداخت کهنشانی نام نهاد. به بیان دیگر، در گوشه‌ای از این کهنشان، آثاری مانند میوه ممنوعه قرار دارند و در گستره کهنشان، آثاری که همچنان بر ارزش بودن نمادها پای می‌فشازند و آنها را تقدیس می‌کنند. بدین سان، رسانه نه به ورطه سیاه‌انگاری جامعه فرو می‌افتد و نه در فضایی گلخانه‌ای، به ترویج نمادهایی می‌پردازد که آسیب‌های اجتماعی آنها را تهدید می‌کند؛ نه رسانه مروج نیست‌انگاری، نسبییت، تردید و اضطراب می‌شود و نه آن چنان بی‌بو و خاصیت می‌گردد که نشستن پای برنامه‌های آن به بیننده انگ عوام بودن بزند و در میان خواص، رغبتی برای نظاره آن نماند.

لازم است رسانه همان گونه که قهرمان یکی از سریال‌هایش را این گونه در معرض خطا قرار می‌دهد، در سریال‌های دیگر نیز قهرمانانی بیافریند که افزون بر برخورداری از نمادهای پیش گفته، در مسیر دشوار زندگی، شرافت خود را حفظ کنند و بر وجهه الگویی خود باقی بمانند. انسان‌هایی که در میان خانواده‌هایشان باید آن صمیمیت و نزدیکی دینی و ایرانی لمس شود.

در نگاه رسانه‌ای، باید غلبه با سریال‌هایی باشد که به تقویت دیدگاه مثبت مردم به نمادهای مورد

۹. فیلم‌های سینمایی دنیا، پاکت‌ش پنجم، عشق ظاهر، نام آخر، سگ کشی، پرتی، گما و ... نمونه‌هایی از این دسته فیلم‌ها هستند.

۱۰. کافی است به سریال‌های آرایشگاه زیبا، خنک سبز، همسران و پسر سالار نظری بیفکنیم تا متوجه شویم چرا در پس این همه سال هنوز بخش دوباره این سریال‌ها برای بینندگان ما خاطره‌انگیز و جذاب باقی مانده است.



اشاره می‌پردازند و آثار مخرب زندگی امروزی را خنثی می‌کنند. البته لازمه این کار گزینش متن‌هایی دقیق و زیبا و ساخته شدن آنها توسط افرادی است که چنان کارگردان سریال میوه ممنوعه، اثرشان از فخامت و وزانت هنری کافی برخوردار باشد.

در زمینه این پیشنهاد، توجه به سه نکته لازم است:

۱. نباید پرداخت مثبت به این نمادها، جنبه شعاری پیدا کند؛
۲. پرداختن به این شخصیت‌ها، باید در نهایت دقت و با هنرمندی تمام، توسط بهترین نویسندگان و هنرمندان رسانه صورت بگیرد تا فیلم توان جذب مخاطب را داشته باشد؛
۳. چنین پرداختی از جنبه‌های مثبت زندگی، در کنار آثاری که نگاه خاص خودشان - گرچه منفی - را به این نمادها دارند، افزون بر حفظ نقش مصلحانه آن آثار، می‌تواند به ترویج نمادهای پذیرفته شده جامعه و بارور شدن امید و اطمینان جمعی بینجامد.

از دیگر ویژگی‌های پرداخت کپکشان‌ی به این نمادها، باز شدن راه برای نمایش ناهنجاری‌های جامعه است؛ زیرا نمایش آثاری با نگاه مثبت به نمادهای ارزشمند جامعه، فضا را برای پرداختی متفاوت و منفی به همان نمادها باز می‌کند و از حساسیت‌های کاذب خواهد کاست تا مجبور نباشیم در بیانه یا پایان سریال‌هایی چون میوه ممنوعه، برای کاهش حساسیت‌های بخش‌هایی از جامعه، به حک و اصلاحاتی روی آوریم که هیچ سختی یا کلیت اثر ندارد.

به هر روی، یافتن راهی برای عملیاتی کردن این پیشنهاد - که در آن، حجم بیشتر پرداخت‌های نمایشی رسانه، با دیدی مثبت به نمادها همراه است و در کنار آن، دیدگاه‌هایی چون دیدگاه میوه ممنوعه هم وجود دارد - بر اهالی رسانه است تا در قالب مهندسی فرهنگی منظر خود، بتوانند تعادلی نمایشی را رقم بزنند. در هزینه کردن این سرمایه‌ها و گنجینه‌ها، باید نهایت دقت صورت گیرد و همان گونه که پاسدار نقش مصلحانه و ناصحانه تلویزیون هستیم، نباید از یاد ببریم که رسانه ملی موظف است در عصر هجمه پلیدی‌ها، مروج امید در میان مردم باشد تا از اضطراب و سرخوردگی ناشی از شک و تردیدهای ایشان جلوگیری کند. نمادهایی که در سیمای حاج یونس‌ها و جلال‌ها به کار رفته است، جزو سرمایه‌های فرهنگی ملت ما هستند که نباید ذوق زدگی ناشی از استقبال مردم یا حمایت معنوی رسانه‌های متمایل به گروه‌های فکری دگراندیش و روشنفکر، ما را وادارد تا در آینده، سریال‌های نمایشی خود را بر از شخصیت‌هایی چون حاج یونس و جلال فتوحی کنیم. رسانه هنوز باید به ترویج ارزش‌های پذیرفته شده جامعه و شخصیت‌هایی همت گمارد که در برابر پلیدی‌ها، حتی به اندازه حاج یونس هم سستی به خرج نمی‌دهند. آثاری چون میوه ممنوعه، تنها باید بخش اندکی از آثار رسانه ملی را رقم بزنند.^{۱۱} ترویج امید در میان مردم، تنها از راه نمایش سریال‌های طنز ۹۰ شی حاصل نمی‌شود، بلکه پرداخت مثبت نمادها نیز یکی از راه‌های آن است؛ راهی که ناچار از پیمودن آن هستیم.

۱۱. ساخت آثاری با ویژگی‌های میوه ممنوعه، لازمه کنار رساندنی پویا و هوشیار است. در آنچه سخن بر سر میزان و چگونگی تولید این گونه آثار است که این نوشتار، با توجه به دلایل آورده شده مدعی است حجم آثاری چون میوه ممنوعه، در برابر پرداخت مثبت به نمادها، باید اندک باشد و بر این نوع مهندسی در ساخت آثار نمایشی، برداشت کپکشان‌ی نام نهاده است.

